

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جزوه پاسخ تمام فعالیت ها و سؤالات

فلسفه دوازدهم (چاپ ۹۸)

ویرایش جدید

حسین صادقی

دبیر و سرگروه فلسفه و منطق استان خراسان جنوبی

تعداد صفحات: ۲۶

تاریخ نگارش اولیه : شهریورماه ۹۸

ویرایش: زمستان ۹۸

چند نکته:

- ۱- با توجه به اینکه فعالیت های کتاب درسی به عنوان فعالیت تکمیلی و برای تمرین تفکر بیشتر طراحی شده، دانش آموزان قبل از مراجعه به این پاسخ نامه و حفظ طوطی وار مطالب حتماً خود درمورد پاسخ ها فکر کرده و به سوالات پاسخ دهند. این پاسخ نامه بیشتر جهت راهنمایی و هماهنگی در ارائه پاسخ سوالات تهیه گردیده است، لذا در نهایت امر وبعد از تفکر و پاسخ به سوالات جهت تطبیق پاسخ خود با پاسخنامه به پاسخنامه مراجعه نمایند.
- ۲- بعضی از فعالیت ها که در کتاب درسی علامت ستاره دارد جهت تفکر و تعمیق یادگیری مطرح شده و اگرچه در آزمون های پایانی از آن ها ارزشیابی صورت نمی گیرد اما در ارزشیابی های مستمر و کلاسی مطرح می شود. این فعالیت ها در پاسخنامه نیز با علامت ستاره مشخص شده اند.
- ۳- برخی از فعالیت ها و اگر هستند و نیاز به پاسخ یکسان و هماهنگی ندارند. معمولاً این فعالیت ها جزء فعالیت های ستاره دار هستند. این موارد نیز در پاسخنامه مشخص شده است.
- ۴- ممکن است برخی از پاسخ ها فراتر از کتاب درسی و با تفصیل بیشتری مطرح شده باشد و هدف آشنایی و مطالعه بیشتر دانش آموز بوده است در این موارد ارائه پاسخ تفصیلی از دانش آموز مورد انتظار نیست .
- ۵- در پایان از اساتید ارجمند درخواست می شود هرگونه اشکال و یا نقصی که در ارائه پاسخ ها مشهود بود با ارائه نقطه نظرات ارزشمند خود ما را در رفع نقص آن یاری بفرمایند .

باسپاس . صادقی

بخش ۱ : مسائل پیرامون واقعیت و هستی

درس اول : هستی و چیستی

تأمل (صفحه ۳)

۱- در این عالم واقعیت یا واقعیت هایی هست (اصل رئالیسم) ۲- بین این واقعیت ها تفاوت هایی وجود دارد (تکثر و اختلاف بین موجودات) ۳- انسان توانایی و قدرت شناخت برخی از واقعیت ها را دارد.

تکمیل گزاره ها (صفحه ۴)

۱- کتاب ، میز ، درخت ، آب ، ... ۲- مثلث ، دایره ، اتم ، ... ۳- روح ، عقل ، جاذبه (اینکه آیا دوطرفه است یا یک طرفه) ، سیاهچاله ها در فضا و ۴- دریای جیوه ، گول ، سیمرغ ، ققنوس ، ...

نکته: شماره ۱: اموری که هم هستی وهم چیستی آن ها روشن است.

شماره ۲: اموری که چیستی آن ها روشن است اما هستی روشن نیست. (معلوم نیست با همان دقت در خارج موجود باشند)

شماره ۳ اموری که هستی آنها روشن است ولی چیستی روشن ندارند. (مربوط به اموری است که دانشمندان تعاریف مختلفی از آن ها دارند)

شماره ۴- اموری که چیستی آن ها روشن است ولی حداقل تاکنون به وجود نیامده اند و وجود ندارند (این مورد تمایز بین وجود و ماهیت را روشن می کند).

بررسی (صفحه ۵)

بله. در این صورت: الف) تصور هر ماهیتی باید مساوی با موجود شدن باشد در حالی که ماهیت ذاتاً ممکن و نسبتش با وجود وعدم یکسان است . ب) وقتی وجود چیزی برای ما روشن باشد باید ماهیت آن هم برای ما روشن می بود و برعکس. در حالی که اینگونه نیست. گاهی اوقات از هستی چیزی مطمئن هستیم ولی چیستی آن برای ما روشن نیست مانند روح ، یا ممکن است چیستی امری برای ما روشن باشد ولی وجود آن برای ما روشن نیست مانند ققنوس ، گول و ...

ج) حمل وجود بر هر ماهیتی نیازمند دلیل نبود و بین وجود هر چیز با ماهیت آن رابطه ضروری برقرار بود.

د) سلب وجود از ماهیت امکان نداشت ، چراکه سلب شیء از خودش یا سلب جزء شیء از آن محال است.

ملا هادی سبزواری دلایل مغایرت وجود با ماهیت را اینگونه بیان می کند:

إِنَّ الوجودَ عارضُ المهيبةِ تصوّراً واتّحداً هويّةً

(۱: به راستی که وجود عارض برماهیت است در ذهن و هویت آن دو در خارج یکی است)

لِصَحِّهِ السَّلْبِ عَلَى الكَوْنِ فَقَطْ وِلِافتقارِ حملِهِ الى الوَسَطِ

(۲: به دلیل اینکه سلب وجود از ماهیت صحیح است و ۳: به دلیل اینکه حمل وجود برماهیت نیازمند حدّ وسط است)

وِلانفكاكِ منه في التعقّل وِلِاتّحادِ الكلِّ وِلِالتّسلسُلِ

(۴: به دلیل جدایی وجود و ماهیت در عقل و ذهن ۵: به دلیل لزوم یکی شدن همه ماهیات و ۶: لزوم تسلسل)

بازبینی (صفحه ۶)

۱- بله ۲- تمام گزاره ها با نظر ابن سینا هماهنگ است و بین آن ها تناقضی وجود ندارد اما گزاره سوم و چهارم دلالت بیشتری بر مغایرت وجود با ماهیت دارد.

به کار بیندیم (صفحه ۷)

۱- توضیح: ترتیب این سه گزینه بستگی به نوع نگاه مادارد که بر چه مبنایی مرتّب شود؟ اینکه تقدم و تأخر زمانی منظور باشد یا فلسفی و معرفت شناسی؟ ترتیب از جهت معرفت شناسی به این صورت خواهد بود:

الف: من هستم (شماره ۲) ب: من می توانم اشیاء را بشناسم. (شماره ۱) ج: اشیاء هستند (شماره ۳)

ابتدا باید فرد وجود خودش را بپذیرد. یعنی تا فرد نباشد ادراکی صورت نمی گیرد (چرا که خودشناسی و معرفه النفس زیربنای هرگونه شناختی است) ، در مرحله دوم باید فرد اذعان داشته باشد که قدرت شناخت دارد در مرحله سوم اعلام می کند که اشیاء هستند.

دلیل تقدم گزاره (۱) بر (۳) این است که وقتی فرد می تواند بگوید اشیاء هستند که قبل از آن امکان شناخت اشیاء برای او ثابت شده باشد. (به عبارت دیگر کسی که اذعان می کند اشیاء هستند قبل از آن قبول کرده است که من می توانم بشناسم.

۲- در این حالت وجود یک حیوان برای دونفر ثابت شده است ولی ماهیت و چستی آن معلوم نیست و با اینکه نسبت به چستی حیوان شک و تردید دارند اما در هستی آن تردیدی ندارند. این امر نشان می دهد که وجود و ماهیت باهم متفاوت است.

۳- (۱) حیوان ذاتی انسان است. نیاز به دلیل نیست. (۲) شیرقابل حمل برانسان نیست. (نکته:

اگر دلالت لفظ شیر مطابقی باشد، قابل حمل نیست. همچنین اگر حمل در جمله حمل مفهومی باشد، به این معنا که مفهوم شیر، تمام یا جزئی از مفهوم انسان باشد، باز هم قابل حمل نیست. اما اگر حمل مصداقی باشد و دلالت شیر هم دلالت التزامی و به معنای شجاع باشد، قابل حمل است و حمل آن نیاز به دلیل دارد)

(۲) حمل مخلوق بر انسان نیاز به دلیل دارد. (مفهوم مخلوق ذاتی مفهوم انسان نیست)

(۴) ناطق ذاتی انسان است و نیاز به دلیل نیست.

(۵) حمل موجود بر انسان نیاز مند به دلیل است. (مفهوم وجود ذاتی مفهوم انسان نیست)

توضیح: حمل هر چیز (محمول) بر موضوع یا امکان ندارد (گزینه ۲) و یا امکان دارد. در صورت دوم یا محمول ذاتی موضوع (عین یا جزء آن) است ← نیاز به دلیل ندارد (گزینه ۴ و ۵). یا محمول ذاتی موضوع نیست ← نیاز به دلیل دارد (۳ و ۵)

۴- خیر - چون سه ضلعی ذاتی مثلث است و رابطه بین موضوع و محمول ضروری است.

درس دوم: جهان ممکنات

تمرین (صفحه ۱۰)

۱- واجب (رابطه ضروری) ۲- ممکن (رابطه امکانی) ۳- ممتنع (رابطه امتناعی)

تعیین رابطه (صفحه ۱۱)

شریک خدا (از دید خدا باوران) و عدد بی نهایت: ممتنع الوجودند و رابطه وجود با آن ها امتناعی است. بقیه موارد: ممکن الوجودند.

تفکر (صفحه ۱۲)

۱- خیر. به دلیل اینکه وقتی ذات چیزی مساوی با وجود باشد و تمام شرایط و عوامل برای موجود شدن چیزی فراهم باشد، باید آن حقیقت موجود شود در غیر این صورت باید بتوان هر چیزی را جدای از ذاتیاتش فرض کرد. عقلاً امکان

ندارد وجود چیزی ضروری باشد ولی موجود نشود. پذیرش این امر مساوی با صدفه و اتفاق و افتادن در ورطه سفسطه گری است. (ذاتی هرچیز قابلیت جدایی و انفکاک از آن ذات را ندارد و جدایی ذاتی از ذات مستلزم تناقض است)
۲- در این حالت نیز چون ذات چیزی قابلیت موجود شدن ندارد امکان تحقق آن ذاتاً محال و خلاف عقل است، چرا که موجود شدن امری که وجودش ممتنع است به معنای پذیرش صدفه و اتفاق و مساوی با سفسطه گری است.

به کاربندیم (صفحه ۱۴)

۱- الف: مثلث و سه ضلع : مثلث دارای سه ضلع است (مثلث سه ضلعی است) (رابطه وجوبی). / مثلث سه ضلعی نیست (رابطه امتناعی). // مثلث و چهارضلع: مثلث چهارضلعی است. (رابطه امتناعی) /
مثلث چهارضلعی نیست (رابطه وجوبی)

ب: جهان و نابود: جهان قابل نابود شدن است / نیست (رابطه امکانی)

ج: مربع دارای چهارضلع است (رابطه وجوبی) مربع چهار ضلعی نیست (رابطه امتناعی)

د: فریاد بلند است. (رابطه وجوبی) / فریاد بلند نیست (رابطه امتناعی)

ه: پیراهن حسن آبی است / نیست. (رابطه امکانی) پیراهن حسن بلند است / نیست. (رابطه امکانی)

و: عددسه زوج است. (رابطه امتناعی) عددسه زوج نیست. (رابطه وجوبی)

{ قضایای دیگری نیز می توان به همین صورت ساخت و نوع رابطه بین موضوع و محمول را معین کرد }

۲ - وجوبی : خداوند امکانی: انسان، آخرت، دریای جیوه، مستطیل

امتناعی: شریک خدا ، جمع شب و روز.

دونکته: الف: اینکه وجود خدا و وجوبی و شریک خدا امتناعی است بر مبنای نظر خدا باوران مشخص شده است.

ب: برخی وجود مستطیل را ممتنع می دانند و دلیلشان این است که شکل ها به صورت سه بعدی امکان تحقق ندارند. اما به نظر می رسد وجود مستطیل و سایر شکل ها امکانی باشد به این دلیل که اگر چه درعالم ماده امکان تحقق ندارد اما عوالم که منحصر به عالم ماده نیست و در عالم غیر مادی که نیاز به وجود ابعاد سه گانه نیست می تواند محقق شود. همان گونه که وجود بسیاری از موجودات مجرد از ماده از قبیل روح، عقل ، فرشته و... را امکانی

۳- خیر . تقسیم موجودات به واجب و ممکن درست نیست . موجودات از آن جهت که وجود دارند به واجب

الوجود بالذات و واجب الوجود بالغیر تقسیم می شوند. به دلیل اینکه اکنون اگر وجود دارند قبل از مرحله وجود ، برای موجود شدن وجوب و ضرورت پیدا کرده اند و هرچیزی تا به مرحله وجوب و ضرورت نرسد موجود هم نمی شود. (البته از جهت ذات می توان موجودات را به واجب و ممکن تقسیم کرد.

۴- گزینه الف اشتباه و گزینه های ب و ج درست است.

درس سوم : جهان علی و معلولی

تفکر (صفحه ۱۶)

این رابطه، یک رابطه دوطرفه است به این معنا که هم ساختار بیرون و جهان خارج اجازه سؤال کردن را به ما می دهد و هم ساختار ذهن کودک به گونه ای است که برای او سؤال مطرح می شود . سؤال از چراها و چگونگی رویدادها در نهاد و فطرت هردانش آموزی قرار دارد (به عبارت دیگر ذهن کودک استدلال گر خلق شده است).

مقایسه (صفحه ۱۷) *

- رابطه پل و ستون های زیر آن: رابطه اتکا (تکیه بدنه به ستون ها)

- زمین و اشیای روی آن: رابطه جاذبه و همچنین رابطه اتکا

- استاد و شاگرد: رابطه تعلیم و تعلم

- کارفرما و کارگر: رابطه استخدام و به کارگیری

- اجزای یک ساعت: رابطه نظم و همکاری

تفاوت اساسی این نوع رابطه ها با رابطه علیت: در این نوع رابطه ها ، رابطه فرع بر وجود دوطرف رابطه است به این معنا که ابتدا دو طرف رابطه وجود پیدا می کنند و بعد این رابطه بین دو طرف شکل می گیرد (به این گونه روابط ،

روابط بعد از وجود هم گفته می شود) . از طرفی هم دوطرف وجود مستقل دارند و ممکن است دوطرف همچنان وجودشان باقی باشد ولی این رابطه از بین برود.

اما رابطه علیت همزمان با وجود دادن علت به معلول ایجاد می شود و وجود معلول به وجود علت وابسته است. از طرفی هم امکان ندارد علت و معلول وجود داشته باشند و رابطه علیت بین آن ها از بین برود (برخلاف روابط بعد از وجود).

تأمل (صفحه ۱۷)

در ابتدا ممکن است کودک از طریق تجربه و حس درک ناقص و مبهمی از رابطه علیت پیدا کند (بیشتر به صورت تداعی معانی است) اما به تدریج این رابطه در ذهن جنبه استدلالی و عقلی پیدا می کند.

نکته قابل توجه دبیران محترم: این سؤال صرفاً برای بحث و تبادل نظر بیشتر دانش آموزان در کلاس طرح شده است. لذا دیدگاه ها ممکن است متفاوت باشد و لزومی به ارائه پاسخ یکسان نیست

مقایسه (صفحه ۱۹)

در سؤال مقایسه سه دیدگاه کلی (عقل گرایان، تجربه گرایان و فیلسوفان مسلمان) خواسته شده که خلاصه اش چنین است:

عقل گرایان: مفهوم علیت یک مفهوم تجربی نیست و از همان ابتدا همراه با انسان بوده است.

تجربه گرایان: مفهوم علیت یک مفهوم تجربی است که انسان با مشاهده پدیده ها و روابط بین آن ها این مفهوم را درک می کند.

فیلسوفان مسلمان : مفهوم علیت یک مفهوم عقلی است نه تجربی که انسان آن را با درک اصل تناقض به دست آورده است.

*** (در متن درس پنج دیدگاه به تفکیک بیان شده که به اجمال تفاوت بین آن ها ذکر می شود):

الف: دیدگاه غالب فیلسوفان تجربه گرا: انسان از طریق حس و تجربه به توالی بین حوادث پی می برد و رابطه علیت را بر اساس آن بنا می نهد (رابطه علیت وجود دارد و تجربی و حسی است)

ب: عموم فیلسوفان مسلمان: اصل علیت یک قاعده عقلی است و از تجربه و حس به دست نمی آید. بلکه اصل علیت یک اصل بدیهی است که تمام داده های حسی و تجربی خود مبتنی بر این اصل هستند.

ج: دکارت: اصل علیت بدون دخالت تجربه به دست می آید و جزء مفاهیم اولیه و بدیهی است.

د: کانت: مفهوم علیت و رابطه علت و معلول جزء مفاهیم پایه ای ذهن است و از جایی کسب نشده است (ساختار ذهن به گونه ای است که این گونه مفاهیم در آن وجود دارد)

تشابه نظر کانت و دکارت: برخلاف تجربه گرایان که تمام ادراکات انسان را ناشی از حواس پنجگانه می دانند، معتقدند که برخی از مفاهیم از قبیل: علیت، جوهر و... مفاهیم پیشینی هستند که از راه تجربه و حس کسب نشده اند و بدون درک آنها انسان قادر به درک هیچ چیزی نخواهد بود (ادراکات حسی هم مبتنی بر این مفاهیم اولی و پیشینی هستند)

تفاوت نظر کانت و دکارت: کانت این مفاهیم را قالبی ذهن می داند که معلوم نیست واقعیت با آن مطابق باشد یا نه ولی دکارت این مفاهیم را ناشی از خلقت خدا می داند که واقعیت هم با آن منطبق خواهد بود. ه: نظر هیوم: درک علیت از راه تجربه و حس هم ممکن نیست. مافقط توالی دو حادثه را می بینیم که پشت سر هم می آیند و همین امر باعث می شود که عادت کنیم چیزی را علت دیگری بدانیم (این تداعی یک امر روانی ناشی از توالی پدیده هاست).

بررسی (صفحه ۲۰)

۱- اگرچه ممکن است درس‌سخت، برخی منکر سنخیت بین علّت و معلول باشند اما معمولاً همه افراد در عمل به گونه ای رفتار می‌کنند که این سنخیت مورد پذیرش آن‌هاست. مثلاً اگر دانش آموز درس می‌خواند انتظار موفقیت دارد. اگر غذا می‌خورد انتظار دارد که سلامتی او تأمین شود.

۲- با توجه به اینکه تجربه قابل اعتماد است و اصل سنخیت علّت و معلول یک اصل عقلی است بنابراین می‌توان این اصل را از موارد تجربه شده به موارد تجربه نشده سرایت و تعمیم داد. تجربه گرایان خود نیز دربرخورد با پدیده‌ها براساس اصل سنخیت عمل می‌کنند.

به کار ببندیم (صفحه ۲۲)

- ۱- * نبود اتفاق درعالم: اصل علیت، سنخیت و ضرورت * وجودنظم و پیوستگی: اصل سنخیت
 - امکان پیش بینی رخدادها: اصل سنخیت * امکان پیشگیری از برخی حادثه‌ها: اصل سنخیت
 - امکان پژوهش و تحقیق: اصل علیت و سنخیت * تنظیم امور زندگی: اصل سنخیت
 - به وجود آمدن شاخه‌های مختلف دانش: اصل سنخیت
- ۲- به ترتیب: تجربه گرایان - کانت - ابن سینا - ملا صدرا - ملا صدرا - تجربه گرایان - عقل گرایان و فیلسوفان مسلمان .
- ۳- اصل سنخیت. وقتی معتقد به اصل سنخیت باشیم براساس این اصل در این عالم نظم و ارتباط و پیوستگی وجود دارد، هر علتی معلول خاص خودش را به دنبال خواهد داشت. پس اگر کسی بدی کند نباید انتظار داشته باشد که به او خوبی شود. معلول و نتیجه بدی، بدی خواهد بود.

درس چهارم: کدام تصویر از جهان؟

کادر (صفحه ۲۴)

(نکته قابل توجه دبیران محترم: این قسمت نیز به این منظور طراحی شده که قبل از توضیح و بررسی انواع اتفاق، دانش آموزان مباحثه ای داشته باشند بهتر موضوع درس را متوجه شوند بنابراین توقع پاسخ دقیق و همسان از دانش آموزان نیست. ممکن است دانش آموزی در پاسخ بگوید: بله اتفاق و شانس وجود دارد. ممکن است دانش آموز دیگری بگوید همه حوادث و امور جبری است و مادر تعیین سرنوشت خود هیچ نقشی نداریم. ممکن هم هست که کسی تمام حوادث و اتفاقات را به اراده خدا نسبت دهد و....)

اما پاسخ اجمالی به سؤال: اتفاق و امر اتفاق به این معنا که چیزی بدون علت ایجاد شود یا از هر علتی هر معلولی ایجاد شود و یا اینکه پدیده های جهان بدون هدف و غایت خلق شده باشند، وجود ندارد ولی ممکن است امری یا حادثه ای رخ دهد که ما از علت آن آگاهی نداریم، از این جهت ممکن است امری در نظر ما اتفاق محسوب شود. (لازم به ذکر است در این قسمت و قبل از توضیح انواع اتفاق پاسخی به دانش آموز داده نمی شود)

بررسی (صفحه ۲۵)

الف: صدفه و اتفاق، عدم وجود ارتباط و پیوستگی بین امور، عدم حس کنجکاو در مواجهه با پدیده ها برای کشف منشأ و عامل پیدایش هر پدیده. انکار اصل علیت به معنای کنار گذاشتن تحقیق و جستجوی علمی و کنار گذاشتن تمام کارها است.

ب: در حالتی است که علت تامه وجود دارد ولی معلول محقق نمی شود - عدم قطعیت و حتمیت و نداشتن یقین برای تحقق هر معلولی (قائل نبودن تأثیر برای علت و عدم تفاوت در بود و نبود علت)

ج: نپذیرفتن نظم و قانونمندی در عالم و عدم توانایی در تبیین این نظم و هماهنگی، عدم پیشرفت علوم، کشف نشدن حقایق، پذیرش هرج و مرج در جهان، عدم امکان پیش بینی حوادث عدم انتظار آثار و لوازم خاص یک موجود از آن و...

مقایسه (صفحه ۲۷)

کسانی که معتقد به علل هستند و جهان را هدفمند و دارای سیر تکاملی می دانند، برای زندگی خود هدف و برنامه دارند، در انجام کارهای خود مصمم هستند، به آینده امیدوار هستند

اما در دیدگاه دوم که وجود جهان را نتیجه اتفاق و بدون هدف و غایت می دانند نمی توانند برنامه ریزی درستی در زندگی داشته باشند، معمولاً در زندگی دچار یأس و ناامیدی می شوند، انگیزه ای برای کشف حقایق جدید ندارند و قوانین علمی برای آنها معنادار نخواهد بود، هر کس هر چه با فکر خود بیابد آن را در زندگی هدف قرار می دهد.

* برای مطالعه (صفحه ۲۸)

اینکه در هر مرحله ای نتیجه نزاع بین تز و آنتی تز، مرحله کامل تری از شیء به نام "سنتر" است و در هر مرحله رشد و تکامل وجود دارد معلوم می شود که تمام حوادث برآیند یک نقشه حساب شده و کاملاً هدفمند است و نتیجه تصادف و اتفاق نیست.

* اگرچه اعتقاد به حرکت تکاملی جهان و انسان یک اعتقاد خوب و سازنده است اما از مبانی فکری مارکس چنین

اعتقادی را نمی توان نتیجه گرفت. در واقع این خواست فطری و درونی انسان است که هر انسانی آن را در درون خود طلب می کند و این خواست فطری فقط با اعتقاد به خداوند و حکیمانه بودن جهان هستی سازگار است.

به کار بندیم (صفحه ۲۹)

۱- معنای چهارم.

۲- اگر یک شعوری بر جهان حاکم نباشد که آن را به سوی غایتی پیش ببرد، نمی شود معتقد به غایتمندی بود.

اینکه ارسطو برای ایجاد هر چیزی به مجموع ۴ علت (فاعلی، غایی، صوری و مادی) معتقد بود، اینگونه می توان برداشت کرد که هر چهار علت در کنار هم لازم است و علت غایی بدون علت فاعلی پذیرفتنی نیست. بنابراین فقط با قبول علت و خالق حکیم برای این جهان است که می توان اتفاق به معنای سوم را رد کرد.

۳- الف) پذیرش اتفاق به معنای دوم (نفی سنخیت علت و معلول): باید انتظار هر اتفاقی را داشت، فرد اقدام به هیچ کاری نخواهد کرد، گرفتن تصمیم در زندگی بی معنا و یا امکان ناپذیر خواهد بود. پذیرش و تبیین نظم در جهان آفرینش امکان نخواهد داشت، همه علوم اعتبار خود را از دست خواهند داد و نمی توان هیچ دانشمندی را دعوت به کشف علل پدیده ها کرد.

ب) نتیجه پذیرش اتفاق به معنای سوم (نفی غایتمندی جهان): جهان غایتمند و دارای هدف نیست، افراد احساس پوچی و سرگردانی می کنند، کسی نمی تواند هدف و برنامه مشخصی برای خود برگزیند و مطابق با آن عمل کند، زندگی نیز بی معنا خواهد بود.

۴- هم اتفاق به معنای دوم (نفی سنخیت) را رد می کند به این معنا که هر علتی، معلول خاص خودش را به دنبال دارد و هر معلولی نیز از علتی خاص صادر می شود (از دانه گندم، گندم می روید و از دانه جو، جو پدید می آید).

همچنین اتفاق به معنای سوم (نفی غایتمندی) را هم رد می کند، با توجه به ضرب المثل اگر کسی گندم کاشت، این دانه گندم به سمت غایت و هدف خود حرکت می کند و تکامل پیدا می کند تا تبدیل به یک خوشه گندم شود

و همچنین دانه جو. از طرفی هم برای هر کدام هدف و غایت خاص خودش وجود دارد، غایت دانه گندم، گندم شدن است و غایت دانه جو، تبدیل به خوشه جو شدن.

- انکار معنای سوم اتفاق (نفی غایتمندی). این شعر مولوی بیان می کند که تمام حرکات موجودات هدفدار و غایتمند است و گیاهان، حیوانات و انسان ها اتفاقی به وجود نیامده اند بلکه بین تمام این حلقه ها نظم وجود دارد.

بخش ۲: پیرامون خدا و عقل

درس پنجم : خدادر فلسفه (۱)

اندیشه (صفحه ۳۵)

- شریف ترین موجود: موجودی که کامل ترین موجود است و از نظر وجودی در بالاترین مرتبه و حدب وجودی است.
- خیر و جمال و زیبایی: خداوند بهترین و زیباترین موجود و به عبارتی در نهایت نیکویی و زیبایی است و هیچ نقصی ندارد.
- ضرورتاً موجود: موجودی که وجود ذاتی آن است و باید باشد/ نمی توان عدم و نیستی برای آن فرض کرد.
- محرک غیر متحرک: موجودی که علت و منشأ حرکت و تغییر و تحول است ولی خود دارای حرکت و تغییر و تحول نیست. (ارسطو اثبات می کند که اگر سلسله موجود ها و متحرک ها به چنین علتی ختم نشود یا دور پیش خواهد آمد یا تسلسل که بطلان هر دو روشن است)
- دارای حیات: مبدأ جهان موجودی است که زنده ، پویا ، دارای شعور و خود منشأ حیات و زندگی است.
- تغییر ناپذیر: تغییر ، تحول و دگرگونی در ذات او راه ندارد بلکه ثابت است.
- عالی ترین اندیشه: تفکر مطلق و عقل محض است. - فعلیت تام ، کامل وبالذات : در نهایت کمال ممکن است و اینگونه نیست که نیاز به تکامل داشته باشد/ بالقوه و دارای استعداد نیست، بلکه تمام کمالاتی که باید داشته باشد همه را بالفعل دارد و این کمالات کامل و بدون هیچ نقصی است و ذاتی اوست نه اینکه از جایی دریافت کرده باشد.

بررسی ۱ (صفحه ۳۶) *

توضیح اجمالی در سطح کتاب درسی: دکارت به دنبال اثبات یک وجود نامتناهی بوده است، هر چند در استدلال او ممکن است اشکالاتی وجود داشته باشد. به این معنا که هر کس تصویری از بزرگترین و کامل ترین موجود (ذاتی که بزرگ تر از او نباشد و نامتناهی باشد) دارد. از طرفی هم این تصور نمی تواند توسط خود فرد ایجاد شود چرا که همه افراد متناهی اند. چنین ذاتی باید وجود داشته باشد وگرنه کامل ترین و بزرگ ترین نخواهد بود (وجود حقیقی نداشتن نشانه نقص و احتیاج است) و در این صورت موجودات دیگری که وجود حقیقی دارند از او کامل تر و بزرگ تر خواهند بود و این خلاف فرض است .

توضیح تفصیلی: دکارت در کتاب تأملات در فلسفه اولی (تأمل سوّم) سه برهان بروجود خدا ذکر می کند. او از راه مفهوم خدا وجود عینی خدا را اثبات می کند. خدا از دیدگاه دکارت اینگونه تعریف می شود: «مراد من از کلمه خدا جوهری نامتناهی، سرمد، تغییرناپذیر، قائم به ذات، عالم وقادر مطلق که خود من و هر چیز دیگری را آفریده است»

در این جا فقط استدلالی که در کتاب بیان شده بررسی می شود. دکارت اینگونه استدلال می کند که من از یک حقیقت نامتناهی که عالم وقادر مطلق است و من و سایر موجودات را خلق کرده تصوری دارم. منشأ این تصور خودم و سایر موجودات مثل من هم نیست، چون متناهی و محدود هستیم و منشأ تصور یک موجود نامتناهی و کامل نمی تواند یک موجود متناهی و ناقص باشد. منشأ این تصور عدم هم نمی تواند باشد چون عدم چیزی نیست که خود بتواند منشأ چیزی باشد (لاشیء است). پس باید چنین موجود نامتناهی و کامل در بیرون از ذهن موجود باشد تا منشأ این تصورات باشد. از طرفی هم موجود بودن خود کمال است و حقیقتی که کمال مطلق است باید این کمال را هم دارا باشد و گرنه نقص خواهد داشت.

نقد استدلال: ۱- در این برهان و حتی سایر برهان های دکارت بروجود خدا، وجود مفهوم دلیل بر وجود مصداق گرفته شده است. در حالی که بسیاری از تصورات و مفاهیم در خارج از ذهن موجود نیستند و برخی اصولاً قابلیت موجود شدن ندارند. مانند شریک الباریء یا مفهوم عدم و...

۲- انسان به دلیل داشتن ذهن متناهی نمی تواند وجود نامتناهی را آنگونه که هست تصور کند. تصور ما از وجود نامتناهی یک تصور سلبی است. ابتدا متناهی را تصور می کنیم و از سلب آن وجود نامتناهی را نتیجه می گیریم. در حالی که در استدلال دکارت تصور موجود نامتناهی یک تصور ایجابی و مستقل لحاظ شده که از واقعیت و کمال وجودی بیشتری نسبت به تصور سایر واقعیت ها برخوردار است.

۳- چگونه انسان می تواند تشخیص دهد تصور او از مفهوم خدا تصور کامل ترین موجود است. شاید این تصور، تصویری کامل و بدون نقص نباشد.

۴. تصورات و ایده های ذهنی از جهت مفهومی و ذهنی بودن (فی نفسه) نسبت به همدیگر هیچ امتیازی ندارند و اگر هم امتیازی باشد از جهت حکایت گری از واقعیات عینی خواهد بود.

۵. اشکال اصلی و مهم این برهان این است که دکارت فرض کرده تصور یک وجود نامتناهی نیز یک امر نامتناهی است و در نتیجه نیازمند یک عامل نامتناهی است در حالی که تصور، یک امر ذهنی است و فقط در ذهن و یک وجود متناهی است و می تواند ساخته ذهن انسان باشد.

***نکته قابل توجه دبیران محترم: (با توجه به اینکه این قسمت ستاره دار است، هدف اصلی مباحثه بین دانش آموزان است و هدف این نیست که دانش آموز متوجه ضعف و اشکال استدلال شود)

• شهید مطهری (ره) در جلد پنجم اصول فلسفه و روش رئالیسم به تفصیل این برهان را نقد کرده و اشکالات آن را بیان نموده است که جهت پرهیز از اطاله کلام از ذکر آن خودداری می شود.

بررسی ۲ (صفحه ۳۶) *

جنبه های مثبت: قابل نقد دانستن دلایل گذشتگان، پذیرش نظم موجود در جهان، اثبات یک ناظم ومدبّر برای جهان
جنبه های منفی: متکی بودن فقط بر حس وتجربه - ردّ ونفی برهان های عقلی - ردّ برهان علّیت و رابطه علّیت بین
پدیده ها - عدم توانایی اثبات وجود یک موجود نامتناهی به عنوان خالق وواجب الوجود بالذات.
*** نکته : دراین بررسی نیز با توجه به اینکه هنوز دیدگاه فیلسوفان مسلمان ب برای دانش آموزان بیان نشده نیاز
به تبیین دقیق نظر هیوم نیست.

پاسخ اجمالی به دیدگاه دیوید هیوم: اینکه هیوم می گوید: برهان نظم حداکثر وجود یک ناظم را اثبات می کند نه
وجود خالقی آگاه ومدبّر را ، فیلسوفان نیزادعا نکرده اند که با برهان نظم وجود خالق را می توان اثبات کرد بلکه گفته
اند ما از طریق برهان نظم می توانیم به حکمت وناظم بودن خدا برسیم وبا برهان های دیگری وجود خدا وسایر صفات
او را می توان اثبات کرد. همچنین برهان نظم قوی ترین برهان نیست بلکه ساده ترین وشایع ترین برهان است.

*) برای کسب اطلاعات بیشتر درزمینه پاسخ به اشکالات هیوم می توانید به جلد ۸ مجموعه آثار شهید مطهری
{درس های الهیات شفا} ص ۴۵۳مراجعه کنید. هیوم درکتاب « محاوراتی در تاریخ طبیعی دین» اشکالاتی به برهان
نظم وارد کرده وآنچه در کتاب درسی اشاره شده مربوط به یکی از اشکالات اوست. همانطور که اشاره شد شهید
مطهری وبرخی دیگر از علما این انتقادات را به خوبی پاسخ داده اند.

بررسی (صفحه ۳۷) *

تنها فرض چیزی کافی نیست. درست است که اگر خدا نباشد، عمل اخلاقی و مسئولیت پذیری اخلاقی تقریباً ممکن
نیست یا دشوار است اما فقط وجود اودر ذهن وفرض کردن وجود خدا کفایت نمی کند و باید حقیقتاً موجود باشد.

بررسی ۱ (صفحه ۳۹) *

الف) مقصود از مجاز: منظور این است که فرد در انجام هر کاری آزاد است و خود را محدود ومقیّد ومسئول نمی داند.
کنترل اخلاقی ومحدود کردن امیال وخواسته های نفس سخت می شود و دراین صورت ملاک ومعیاری برای تعیین
خوب وبد ارزش ها وجود نخواهد داشت.

ب) چون وقتی برای فرد این ذهنیت ایجاد شد که خدایی ناظر بر کارهایش وجود ندارد و خود را در مقابل کسی
پاسخگو نمی داند دست به انجام هر کاری ممکن است بزند، دیگر برای او نیکی ، عمل خیر ، کمک به دیگران ورعایت
حقوق مردم مطرح نیست.

ج) به یاد دیدگاه کانت درزمینه مسئولیت پذیری.

بررسی ۲ (صفحه ۳۹)

در قسمت اول ، اثبات وجود خدا فقط باتکیه بر ایمان واحساس درونی است واگرچه از این راه نیز می شود معتقد به خدا بود ولی این اعتقاد به دلیل اینکه از پشتوانه عقلی برخوردار نیست، سست و متزلزل خواهد بود اما براساس قسمت دوم : اگر این نیاز درونی را با استدلال وتفکر عقلی همراه کنیم ، ایمان واعتقاد خدا مبتنی بر معرفت وشناخت درست ودر نتیجه محکم واستوار خواهد بود.

با دلیل واستدلال می شود اثبات کرد که اگر میل ونیازی در درون انسان قرار دارد، راه رسیدن به آن هم در بیرون قرار داده شده؛ پس اگر نیاز به خدا در درون انسان وجود دارد حتماً خداوندی هم در خارج از ذهن موجود خواهد بود.

درس ششم: خدا در فلسفه (۲)

مقایسه (صفحه ۴۱) *

(منظور سؤال از نظر امکان است نه شکل استدلال)

به نظر دکارت وهمچنین لایب نیتس ، اسپینوزا و... نزدیک است با نظر کانت وهیوم ، ویلیام جیمز وسایر تجربه گرا ها متفاوت است.

تطبیق (صفحه ۴۱)

فیلسوفان مسلمان عموماً استدلال عقلی بر وجود خدا را ممکن می دانند ، علاوه بر اینکه شناخت خدا را از طریق درونی (شهود) وتجربه هم ممکن می دانند. بنابراین اگر عقل، حسّ و شهود را به عنوان ابزار معرفت پذیرفته اند ، معرفت خدا به وسیله این سه ابزار را نیز ممکن می دانند به ویژه از طریق استدلال عقلی.

بررسی (صفحه ۴۲)

۱- راسل برهان علیت را به این شکل بیان کرده است که " هر چیزی (موجودی) علت می خواهد. " در حالی که برهان علیت نمی خواهد بگوید هر موجودی نیازمند علت است بلکه برهان علیت آنچه فارابی می گوید این است که: " هر معلولی نیازمند علت است. " بنابراین خداوند معلول وممکن الوجود نیست که نیاز به علت داشته باشد.

۲- راسل وجود را برای علّه العلل ذاتی نمی داند در حالی که فلاسفه مسلمان وجود را ذاتی علّه العلل می دانند ومعتقدند علّه العلل ، واجب الوجود بالذات است ووجود برای آن ضروری است.

تطبیق (صفحه ۴۵)

الف: موارد زیر از نظرات ابن سینا برداشت می شود:

- (۱) اشتیاق ذاتی و فطری موجودات به کمالات و خیرات معیار ۲و۱
- (۲) گرایش فطری به خوبی ها و گریزان شدن از بدی ها معیار ۳
- (۳) جاذبه عشق الهی در انسان معیار ۴
- (۵) ودیعه الهی بودن عشق به کمالات و خیرات معیار ۵

ب: موارد زیر را از اشعار می توان به دست آورد:

- (۱) وجود عشق مقدّس و برتر در جهان معیار ۳و۱
- (۲) برتری انسان عاشق بر سایر انسان های عادی معیار ۳و۲
- (۳) وجود کشش و جاذبه به سوی خدا در موجودات معیار ۱،۲،۳

نمونه (صفحه ۴۶) *

۱- منظورش این است که جهان به ما نشان نمی دهد که دارای هدف و غایت باشد و خالق آگاه و مدبّر آن را اداره کند. به عبارت دیگر منظور آلبرکامو این است که جهان جز همین طبیعت ساکت و فاقد شعور نیست و برای من هیچ پیامی ندارد (در عین حال خود آلبرکامو به دنبال اهداف و غایات عقلانی از جمله: آزادی، کرامت انسانی و... است و این مطلب حکایت از عدم اعتقاد عمیق او به این گفته اش دارد)

۲- از یک طرف برای حقیقت و ذات انسان و جهان نمی توانست تبیین درستی ارائه دهد به دلیل اینکه نتوانست به وجود خدا پی ببرد، زندگی را بی معنا می دانست از طرف دیگر در فطرت خود به دنبال کرامت های انسانی بود و انسان را نیز در جستجوی نوعی "معنا" می دانست.

راه حل این تناقض : پذیرش وجودی آگاه و با شعور به عنوان عله العلل در جهان است . در این صورت می توان جهان را دارای هدف و غایت دانست و معنا داری زندگی قابل درک خواهد بود. (تبیین فلسفی)

- چون معناداری زندگی و وجود یک حقیقت غیرمادی در فطرت و نهاد او قرار داشت. چنین فردی مانند انسانی تشنه است و تشنگی را احساس می کند ولی چیزی برای رفع تشنگی پیدا نمی کند. بنابراین آلبرکامو برخلاف فکر و فلسفه اش تسلیم فطرت خود شده و به تمایلات و گرایش های انسانی توجه نموده است.

درس هفتم: عقل در فلسفه (۱)

اظهار نظر (صفحه ۴۹)*

— ابن سینا: جمله ابن سینا بیان کننده این حقیقت است که وجه ممیزه انسان از سایر حیوانات در استفاده کردن از عقل است، نه حتی در داشتن عقل. چرا که انسان اگر از عقلی که به او داده شده درست استفاده نکند نه تنها برتر از حیوانات دیگر نیست بلکه به قول قرآن کریم به مراتب پست تر از حیوان نیز خواهد بود.

(در قرآن کریم نسبت به تعقل و خردورزی آیات زیادی وجود دارد از جمله: { إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ، الصُّمِّيُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ } (به راستی که بدترین جنبندگان نزد خداوند، گرها و لال هایی هستند که تفکر نمی کنند) / آیه ۲۲ / انفال)

{ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ، إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا } (آیا گمان می بری بیشتر آنان می شنوند یا می فهمند؟ آنان فقط همچون چهارپایان اند، بلکه گمراه ترند) / (۲۵ / الفرقان)

- او گوشت کنت: علم جدید و تجربه هر چند قوی باشد مارا از استدلال عقلی بی نیاز نمی کند، چرا که بسیاری از معارف جز از طریق عقل و استدلال عقلی به دست نمی آید و اصولاً در محدوده و قلمرو تجربه قرار نمی گیرند. (نکته برای دبیران محترم: ممکن است دانش آموز با توجه به قدرت علم جدید فقط به نقاط قوت آن توجه داشته باشد و نظر او گوشت کنت را تأیید کند. از طرفی هم باید توجه داشت که دانش آموز در این سنین، تازه وارد مرحله تفکر انتزاعی و تفکرات عقلی محض شده است و تا به حال بیشتر آگاهی های او از روش های عینی و ملموس شکل گرفته است و ممکن است چندان احساس نیاز به استدلال عقلی نکند، بنابراین باید او را متوجه کارکردها و حیطه های استدلال عقلی و علوم تجربی کرد تا متوجه اشکال نظر او گوشت کنت شود)
- حافظ: (گفته شده خطاب به ابن سینا است) حافظ می گوید: شما فقط از راه عقل و استدلال عقلی نمی توانید طریق عشق را بیان کنید.

(منظور حافظ اشاره به این مطلب است که عشق راستین فراتر از عقل است نه در تضاد با عقل)

- ویتگنشتاین: { توضیحی در مورد عقیده او نسبت به باورهای دینی } : باور دینی از نظر ویتگنشتاین:
- باوری عقلی و فلسفی نیست. — باوری علمی نیست، نه نظریه است نه فرضیه و نه قابل آزمایش.
- باوری مبتنی بر پیش بینی هم نیست. — تاریخی نیست. — خرافه نیست (خرافه یک نوع علم غلط است ایمان ساحت مستقلی است که محتاج به امری خارج از خود مثل عقل نیست. از نظر او باور دینی شء نیست برهان و استدلال عقلی را ندارد، همانطور که دیوار شائیت بینایی را ندارد. ایمان نوعی خطر کردن و راه رفتن در تاریکی است که با وضوح عقلانی سرسازش ندارد. و خدائیز اگر مانند سایر پدیده ها قابل اثبات بود ایمان به او ممکن نبود.

نقد و بررسی دیدگاه:

- ۱ - شاید تلقی او از دین، دین مسیحی (تحریف شده) باشد که در آن به عقل و استدلال عقلی توجه چندانی نمی شود و مبتنی بر ایمان است نه عقلی (او منکر عقل نیست ، بلکه منکر دخالت عقل در دین است)
- ۲- این عقیده نسبی گرایانه است. نتیجه پذیرش این اعتقاد تعطیلی کامل عقل در حوزه دین و عقاید دینی است که نه از نظر عقل پذیرفتنی است و نه با آموزه های دینی سازگاری دارد.
- ۴- پذیرش این عقیده راه را برای ورود هر باور خرافی به دین و باورهای دینی باز می کند.

مقایسه (صفحه ۵۵) *

- کانت این مفاهیم را ذهنی (جزء ساختار ذهن) می داند و معتقد است آنچه از طریق حواس به دست می آورد در قالب این مفاهیم قرار می دهد (این مفاهیم از وجودهای خارجی به دست نمی آید) ولی ابن سینا و سایر فلاسفه اسلامی منشأ انتزاع آن را خارج می داند (به عنوان معقولات ثانی فلسفی) .

به کار ببندیم (صفحه ۵۵)

- ۱- افلاطون : عقل هر دو جنبه اش (عملی و نظری) قوی است . معتقد به جهان عقلانی است و عقل غیر حسی را که به مُثُل دسترسی پیدا می کند ترجیح می داد .
- ۲- ارسطو : هم قائل به عقل نظری بود و هم عقل عملی / در عقل نظری نیز هم معتقد به عقل نظری محض بود و هم عقل نظری تجربی. از نظر ارسطو انسان با عقل نظری هم جهان طبیعت را می شناسد و هم ماوراء طبیعت و با عقل عملی کارهای مربوط به زندگی را تنظیم می کند.
- ۳- بزرگان اولیه کلیسا : آن جنبه ای از عقل را قبول داشتند که بتواند در اختیار دین قرار بگیرد و در مواردی که دین نظرات خاصی داشت مثل غسل تعمید ، تثلیث و ... عقل را قبول نداشتند . به عبارت دیگر عقل را در ورود به حوزه دین ناتوان می دیدند و معتقد بودند مفاهیم اصلی دین فراتر از فهم عقل است.
- ۴- بیکن : از نظراو باید به دنبال عقل تجربی برویم تا پیشرفت کنیم. عقل محض و استدلالی چندان مفید نیست
- ۵- دکارت : هم معتقد به عقل عملی بود و هم نظری (بیشتر معتقد به عقل محض) . عقل هم مستقل از تجربه می تواند به حقیقت برسد و هم با کمک تجربه.
- کانت : از نظر او عقل نظری توانایی اثبات وجود خدا، روح و مفاهیم ماورایی را ندارد و کارش بیشتر نقّادی خود عقل است . برای رسیدن به واقعیات فقط می توان از تجربه کمک گرفت و برای عقل عملی در حوزه اخلاق و دین ارزش قائل است . (تمام مفاهیم اخلاقی و همچنین اثبات وجود خدا در حوزه عقل عملی است)

- اوگوست کنت : فیلسوفان به دنبال عقلی رفته اند که ناظر بر واقعیت نیست . واقعیت فقط همین امور مادی است که از طریق حس و تجربه به دست می آید. عقل را فقط در محدوده تجربه قائل است . (عقل تجربی)

درس ۸: عقل در فلسفه (۲)

نمونه اول (صفحه ۵۷) *

- نظر ابن تیمیه و اشاعره : اگر چه در قرآن از الفاظی مانند موجود ، رحیم ، کریم و... استفاده شده ، ما معنای آن را دقیقاً نمی دانیم و نمی توان همان صفاتی که به انسان نسبت داده می شود به خدا هم نسبت دهد ، به عبارت دیگر صفات انسان و خدا به یک معنا نیست و فقط اشتراک لفظی دارند .
اما فیلسوفان معتقد به اشتراک معنوی صفات انسان و خدا هستند نه اشتراک لفظی .

بررسی (صفحه ۵۷)

- (ابن تیمیه به نقد دو روش استدلال یعنی «تمثیل» و «قیاس» پرداخت . همچنین معتقد بود صفاتی که برای خدا به کار می رود را نمی توان به همان معنا در مورد انسان یا دیگر مخلوقات به کار برد. مثلاً عالم بودن یا قادر بودن خدا و انسان به یک معنا نیست و صفات خدا و انسان فقط در لفظ مشترک هستند.)
در مورد تمثیل فلاسفه و منطق دانان هم معتقدند که روش تمثیلی روشی یقین آور نیست و در اثبات خدا و یا در اموری که نیاز به نتیجه یقینی است نمی توان از تمثیل استفاده کرد.
در مورد قیاس ، ایراد ابن تیمیه درست نیست. از قیاس می توان در اثبات برخی احکام و صفات برای خدا کمک گرفت . فیلسوفان هم نمی گویند بین صفات خدا و صفات انسان هیچ تفاوتی وجود ندارد که نتیجه اش همردیفی خدا با مخلوقات باشد. اولاً انسان و سایر مخلوقات هم دارای صفات منفی هستند که بیانگر ضعف و نقص است ولی خداوند فقط دارای صفات مثبت (دارای کمال) است . ثانیاً همان صفات خوب در مخلوقات که بیانگر کمال اند محدود است و کامل نیست. بنابراین معنای سخن فیلسوفان که معتقد به اشتراک معنوی صفات خدا و انسان هستند فقط اشتراک در معنا و مفهوم صفاتی است که بین خدا و انسان مشترک است نه اشتراک مصداقی . مثلاً وقتی می گوئیم خدا قادر است یا عالم است، قدرت یا علم چه در مورد خدا به کار رود چه در مورد انسان معنا و مفهوم آن یکی است اگر چه از نظر مصداقی یکی نامحدود و عین ذات است و دیگری محدود .

نمونه دوم (صفحه ۵۷) *

در دیدگاه اشاعره نقش عقل در درک حُسن و قُبْح برخی از افعال نادیده گرفته شده است ، اعتقاد آنها بر این است که

ملاک و معیار خوبی و بدی فقط دین است (حُسن و قُبْح شرعی) و عقل ما به هیچ عنوان نمی تواند خوبی و بدی را تشخیص دهد بنابراین هر فعلی اگر شرع بگوید خوب است، خوب است و اگر بگوید بد است اما فلاسفه و متکلمین شیعه برای عقل نقش تشخیصی قائل هستند (حُسن و قُبْح عقلی) به این معنا که اگر حتی برخی از اعمال در دین هم حُسن و قبح آن مشخص نشده بود، باز هم عقل حُسن و قبح آن را تشخیص می داد. مثلاً عقل تشخیص می دهد که ظلم، دروغ، دزدی بد است و یا عدل، راستگویی و امانت داری خوب است.

(شهید مطهری در مورد تفاوت نگاه اشاعره و متکلمین شیعه نسبت به مسأله عدل خدا که به همان حُسن و قُبْح عقلی و شرعی برمی گردد می گوید: «اشاعره معتقدند "آنچه خدا می کند، عدل است" (حسن و قبح شرعی) و شیعه و معتزله می گویند "آنچه عدل است خدا می کند" (حسن و قبح عقلی)

هم سخنی (صفحه ۶۰) *

۱- منظور توانایی استدلال و کاربرد آن است. به عبارت دیگر داده های عقل و مفاهیم عقلی در قالب الفاظ و به صورت سخن گفتن خود را نشان می دهد و سخن گفتن (بیان الفاظ) ظهور و بروز ادراک عقلی است. // سخن هراکلیتوس همچنین ارسطو که انسان را به صورت "حیوان ناطق" معرفی می کند منظورش همان قوه تفکر و عقل است که خود را در سخن گفتن نشان می دهد.

۲- چون عقل توانایی تشخیص درست و غلط را دارد، می توان به آن تکیه کرد (العقل ما عبَد به الرَّحْمَن و اکتسَبَ به الجنان)

۳- حقیقت انسان و ملاک شرافت او بر سایر موجودات همین عقل است و اینکه خداوند فرموده: «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» // منظور از این نفخه الهی همان عقل است که به انسان عطا شده است، خداوند خود عقل کامل است و از این عقل به انسان هم داده شده است که به برکت آن خلیفه... و اشرف مخلوقات شود.

بررسی (صفحه ۶۱) *

در میان فیلسوفان اسلامی، معمولاً استدلال عقلی رواج داشت و غالباً بر همین نظر بودند اما فیلسوفان اروپایی دو گروه شدند، عده ای هم به استدلال عقلی توجه محض داشتند و هم استدلال تجربی. دیدگاه این گروه به دیدگاه فلاسفه اسلامی نزدیک است.

عده ای نیز به تجربه و تجربه گرایی روی آوردند و معتقد بودند فقط عقل تجربی است که توانایی رسیدن به علم را به ما می دهد. جریان غالب فلسفی در غرب همان تجربه گرایی بود.

-۱

بررسی ۲ (صفحه ۶۱) *

در سخن پیروان بودا تشبیهی صورت گرفته که تشبیه درستی نیست. تشبیه این است که ایمان آوردن به یک حقیقت از راه استدلال و منتظر استدلال قانع کننده بودن مانند کسی است که تیر کشنده و زهر آگینی به او اصابت

کرده و به جای معالجه فوری، به دنبال پیدا کردن تیرانداز و تیر و کمان اوست. این دونفر، هر دو زمان را از دست داده و دچار خسران شده اند. این مثال و تشبیه همانطور که بیان شد یک نوع مغالطه است. در واقع دنبال استدلال رفتن مشابه دنبال تیرانداز و کمان رفتن فرد آسیب دیده نیست بلکه شبیه رفتن به دنبال پزشک حاذق است. کسی که تیر خورده نیازمند پزشکی است که او را از خطر مرگ نجات دهد. کسی هم که فقط یک بار به دنیا می آید و یک عمر دارد باید به دنبال یافتن راه درست باشد و برای این کار باید قبل از هدر رفتن فرصت، باید فوراً از عقل کمک بگیرد تا بتواند راه درست را بیابد.

از طرفی هم در مورد دین نیز که گفته شده باید ابتدا حقانیت همه چیز اثبات شود باید گفت، ادیان (شریعت های) متنوعی وجود دارد؛ امکان ندارد برای انتخاب یک دین، همه دین ها را بتوانیم بررسی کنیم. روش درست این است که انسان بر اساس همان میزان شناختی که به دست می آورد وارد عمل شود. (این نظر طرفداران بودا راه را برای هر حيله گری باز می کند که خود را دلسوز معرفی کند.

۲- بین برخی از رهبران کلیسا در دوره قرون وسطی رایج بوده است، آن ها عقیده داشتند که نباید عقل را در مسائل دینی و اعتقادی دخالت داد. اما در بین مسلمانان به ندرت چنین تفکری وجود دارد که کسی بگوید تمام عقاید را باید از ما بپذیری و بدون هیچ بررسی و تفکری تقلید کنی.

تفکر (صفحه ۶۳)

۱- هر عملی که مطابق و بر مبنای عقل و همراه با تفکر و تعقل باشد یک نوع عبادت محسوب می شود، عبادت خدا بدون شناخت و تفکر هیچ ارزشی نخواهد داشت.

۲- نشان دهنده این است که آن ها را در قله معرفت دینی می بیند. معرفتی که حاصل حس و عقل و شهود قلبی است.

۳- منظور ابن سینا این است که حضرت علی (ع) اگر به مقامی در عبادت می رسد که از گنه و باطن عالم باخبر است و به یقین عقلی و قلبی رسیده است، دلیل این سبقت در تقرب به خدا، عبادت عاقلانه همراه با معرفت و شناخت عقلی است که این عبادت ها را ارزشمند نموده است.

• پیام فلسفی بیان ابن سینا این است "ابن سینا که خود یکی از بزرگ ترین فلاسفه است دین اسلام را دینی کاملاً عقلانی و منطقی معرفی می کند و رهبران آن را به عنوان انسان هایی در حد اعلا ی عقل و عقلانیت می داند.

بخش ۳ : نگاهی اجمالی به سیر فلسفه در جهان اسلام

درس نهم : آغاز فلسفه در جهان اسلام (۱)

اندیشه (صفحه ۶۷)

- ۱- نشانه این است که علم ، فلسفه و تفکر در زمان او ارزش پیدا کرده است و جامعه به این گفتگوی علمی توجه داشته است . / خیر . در هر جامعه ای چنین شور و نشاط علمی وجود ندارد، بلکه نیاز به وجود زمینه هایی دارد. اگر جامعه به بحث و گفتگوی علمی اهمیت دهد این شور و نشاط علمی نیز در جامعه وجود خواهد داشت.
- ۲- تعامل و گفتگوی علمی وزنده بودن نقادی علمی در دانشمندان آن عصر . در این گفتگوی علمی اگر چه یک طرف آن شخصیتی مثل ابن سینا است اما می توان نظر او را نقد کرد و طرف مقابل هم این انتقاد ها را می پذیرد و بدون هیچ کدورتی به آن ها پاسخ می دهد. روش ابن سینا نیز گویای توانمندی او در پاسخگویی به سؤالات علمی ، احساس وظیفه در راهنمایی دیگران و آگاهی بخشی به مردم بدون اتلاف وقت است.

انتخاب (صفحه ۶۷)

- گزینه (د) : با توجه به این که گزینه (د) ارتباط بین هر سه مورد رادو طرفه و به شکل تأثیر متقابل نشان می دهد، این نمودار کامل تر است .
- توضیح ارتباط: اگر جامعه ای اهل تفکر و تعقل (= حیات عقلی) باشد، شاخه های مختلف علم و دانش در آن جامعه رشد کرده و شکوفا می شود (= حیات علمی). با رشد حیات علمی ، یکی از شاخه های علم که فلسفه است نیز شکوفا شده و به ثمر خواهد رسید (= حیات فلسفی) . رشد حیات علمی و فلسفی نیز مجدداً سبب رشد عقلانیت و حیات عقلی شده و این رابطه و تأثیر متقابل همچنان تکرار می شود.

تطبیق (صفحه ۶۸)

۱ - با شماره ۴ : ارتباط با (۴) بیشتر است با بقیه هم ممکن است مرتبط باشد .

۲- با شماره ۴

۳- بیشتر با شماره ۲ و بعد از آن با مورد ۱ تطبیق می کند.

۴ - بیشتر با شماره ۶

۵ - با شماره ۴

مقایسه (صفحه ۷۲) *

موضوعات	در مدینه فاضله	در مدینه جاهله
هدف	کمال و سعادت دنیوی و اخروی	سلامتی جسم و فراخی لذت ها
مردم	به اموری مشغول و به فضایی آراسته اند(اهل فضیلت اند)، مانند اعضای یک بدن سالم که هر کدام متناسب با ظرفیت های خود در جای مناسب قرار گرفته اند	گمان می کنند که اگر به لذت های دنیوی دست یابند به سعادت رسیده اند و در غیر این صورت به بدبختی افتاده اند . حرفه ها و صناعات متناسب با شایستگی های افراد تقسیم نشده است.
رئیس	دارای روحی بزرگ و سرشتی عالی ، در عالی ترین درجه تعقل و فضیلت / انسان کامل (پیامبر و جانشینان او)	مانند قلبی ناقص و بیمار که نمی تواند وظیفه فرماندهی خود را انجام دهد. فقط افراد را به لذت های دنیوی راهنمایی می کند.
نسبت اعضا با هم	همکاری بین اعضاء، هر عضو متناسب با ویژگی اش وظیفه اش را به نحو احسن انجام می دهد	شغل ها و صناعات بر حسب شایستگی افراد تقسیم نشده، اعضا سالم نیستند و همکاری بین آن ها برقرار نیست.

درس دهم: فلسفه در جهان اسلام (۲)

درس (صفحه ۷۴)

- ۱- ابن سینا شخصیت متفکر و اهل علم بود و در تمام علوم زمان خود مهارت داشت.
 - ۲- انسان متعبدی بود و در امور دینی و حل مشکلات متوسل به خداوند می شد.
 - ۳- پرتلاش و باجدیت بود و حاصل این تلاش و پشتکار، خدمات ارزشمندی است که به جهان اسلام نموده است.
- همچنین ویژگی های زیر را می توان از زندگی ابن سینا آموخت:
- الف: تقویت عزت نفس اسلامی ب: الگوگیری از تلاش و همت و پشتکار ابن سینا

ج: تلاش در جهت آموختن علوم مورد نیاز جامعه و کمک به حل مشکلات علمی و سایر مشکلات مردم د: همراه کردن عقلا نیت و دینداری. ه: عشق و علاقه و محبت به اهل بیت (ع)

تأمل (صفحه ۷۷)

۱- چون معتقد است که عالم طبیعت بالطف و عنایت الهی ایجاد شده است و همه اجزای آن به گونه ای تألیف شده اند که بهترین نظام ممکن را تحقق بخشیده اند. از طرفی هم طبیعت هر شیء آن را به سوی خیر و کمال مطلوبش سوق می دهد به شرطی که مانعی در راه طبیعت قرار نگیرد. دلیل دیگر ابن سینا این است که عالم طبیعت مخلوق خدا است و خدا حکیم است و فعل او (مخلوق) باید در نهایت اتقان و استحکام باشد. بنابراین عالم طبیعت "بهترین نظام" و "نظام احسن" است.

۲- از نظر ابن سینا اموری از قبیل سیل و زلزله در نظام کلی عالم، شر محسوب نمی شوند بلکه با توجه به حکیمانه بودن عالم می توان این امور را تبیین کرد و همگی در این نظام کلی لازمه اعتدال و دارای تأثیر مثبت هستند و به کمال نهایی طبیعت کمک می کنند.

۳- الف) نگاه ابن سینا به طبیعت، یک نگاه الهی است و نگاه طبیعی تنها نیست. از این جهت او عالم طبیعت را معلول یک ذات بی نیاز می داند. نکته دیگر اینکه نمی توان گفت هر کس دانشمند علوم طبیعی بود دیدگاه های فلسفی و دینی او تحت تأثیر دیدگاه های طبیعی او قرار دارد. نمونه آن ابن سینا است که در عین حال که دانشمند علوم طبیعی است، یک فیلسوف الهی و صاحب یک فلسفه الهی بسیار قوی و متعالی است

ب) بله. به عنوان مثال نگاه فردی مانند پاسکال که یک نگاه الهی و توحیدی به جهان دارد با نگاه یک زیست شناس که معتقد به خدا نیست، تفاوت دارد. انسان هایی که هم به امور مادی توجه دارند و هم به امور معنوی، طبیعت را به عنوان یک موجود زنده و دارای هدف و غایت می بینند.

تفکر (صفحه ۷۷)

خداوند از بس نیکو و زیباست که همین زیبایی و جمال او مانعی برای دیده شدن این همه زیبایی است. خداوند از بس که آشکار است همین ظاهر بودنش سبب مخفی بودن او می شود. (یا مَنْ هُوَ اَخْتَفَى لِفِرْطِ نورهِ الظَّاهِرِ الْباطِنِ فِي ظُهُوره) مانند نور آفتابی که اگر کم باشد قابل دیده شدن است اما وقتی این نورانیت شدید شد اگر چه آشکارتر و نمایان تر می شود اما چشم افراد قابلیت دیدن نور شدید را ندارد (خورشید وقتی پشت ابر است می شود آن را دید اما خورشید وقتی ظاهر است نمی توان آن را مشاهده کرد).

مقایسه (صفحه ۷۹)

۱- مقایسه حکمت مشاء و اشراق: حکمت اشراق در روش علاوه بر برهان و استدلال عقلی به سیر و سلوک قلبی و کشف و شهود باطنی (شهود) نیز توجه دارد اما حکمت مشاء فقط بر برهان و استدلال عقلی (عقل) برای کشف حقیقت تکیه دارد. هدف فیلسوف مشائی شناخت جهان خارج است اما هدف اصلی فیلسوف اشراقی این است که آنچه با استدلال عقلی به آن رسیده با شهود قلبی و تجربه درونی همراه سازد و آنچه را از طریق شهود کسب کرده با استدلال و برهان به دیگران تعمیم دهد.

- مقایسه عرفان با حکمت اشراق: عرفا به برهان و استدلال عقلی توجه چندانی ندارند و فقط روش آن ها متکی بر سیر و سلوک قلبی و تجربه درونی (کشف و شهود) است اما در حکمت اشراق هم به استدلال عقلی توجه می شود و هم به سیر و سلوک قلبی.

بررسی (صفحه ۸۰)

۱- از دو جهت بین نامگذاری فلسفه سهروردی به " اشراق " با مفهوم " نور " ارتباط وجود دارد:
الف: یکی از معانی اشراق « تابیدن نور بر دل » است و سهروردی معتقد است برای درک حقیقت و وصول به آن علاوه بر استدلال عقلی بر قلب هم باید نور معرفت بتابد تا قلب از آلودگی و تاریکی ها پاک گردد.

ب: وجه دوم: اشراق از لفظ " شرق " و " مشرق " گرفته شده و شرق یا مشرق یکی از جهات جغرافیایی است که محل طلوع نور خورشید است. در جغرافیای عرفانی شیخ اشراق نیز مشرق مطابق با عالم فرشتگان مقرب الهی و نور محض است.

۲- همچنان یک روش فلسفی است، و کشف و شهود برای شیخ اشراق فقط جنبه الهام بخشی دارد. به دلیل اینکه در روش آن استدلال عقلی و برهانی معتبر است، از طرفی هم موضوع آن بحث از وجود و احکام و عوارض آن است.

درس یازدهم : دوران متأخر

برداشت (صفحه ۸۲)

(۱) بر این نکته که افراط و تفریط در هر زمینه ای خطاست. نه سخن کسانی که فقط استدلال عقلی محض را قبول دارند (مانند غالب مشائیان) درست است و نه سخن فقها یا متکلمینی که فقط به علوم نقلی و ظاهر دین بسنده کرده اند و نه هم دیدگاه افرادی که تنها راه رسیدن به حقیقت را کشف و شهود می دانند (مانند عرفا) و علم دین منحصر به یک جنبه خاص نیست. فقه و فلسفه و عرفان و کلام هر کدام در جایگاه خود لازم است به کار گرفته شود.

ضمن این که باید گفت: ملاصدرا همچون سهروردی توجّه خاصی به شهود عرفانی و اشراق از جانب خداوند داشته و وحی قرآنی را از همین سنخ می دانسته است و معتقد بوده است حقیقت وحی همان اشراق علم از جانب خدا بر قلب پیامبر(ص) است.

۲) چون اولاً قرآن خود مصداق کاملی از علم لدنی و افاضه شده از جانب خداست و ثانیاً قرآن خود در موارد متعدّد به علم لدنی اشاره داشته و آن را نافع دانسته است.

بررسی (صفحه ۸۶)

خیر. اولاً با توجه به اینکه روش فیلسوف در بررسی و بحث از مسائلی مانند اثبات خدا، روح، عقل و... با متکلم متفاوت است. روش فلسفه برهانی است ولی روش کلام جدلی است (اصول و مقدماتی که مبنای بحث فلسفی

قرار می گیرد با اصول و مبادی علم کلام تفاوت اساسی دارد.)

ثانیاً بحث از اینگونه مسائل به نوعی بحث از وجود واحکام و عوارض آن است (وجود خدا، روح و ...)

ثالثاً نتیجه ای که فیلسوف قرار است به آن برسد از قبل مشخص نیست و یک بحث مستقل و آزاد است ولی در کلام چون هدف اثبات اصول و عقاید دینی است، آنچه در شرع بیان شده به عنوان مبنا و مسلّم در نظر گرفته می شود و از طریق استدلال های عقلی اثبات می شود.

ملاصدرا در عین حال که دارای الهامات عرفانی زیادی هم بوده و نسبت به معارف قرآنی و روایی درک عمیقی داشته اما در مقام تبیین مسائل و بحث های فلسفی از قاعده فلسفه خارج نشده و این الهامات و پیام های قرآنی در فلسفه وی تبدیل به استدلال شده است.

< وَأَخْرَدَعَوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ >

نگارش: حسین صادقی

ویرایش جدید: زمستان ۹۸